

تصور و بینش تاریخی پیرامون
"جبر و اختیار" ، صلاحیت ازلی، عقلی و عملی انسان !!
تهیه و نگارش: پیکار

۲۷ ثور ۱۳۹۱



زندگی با همه ی وسعت خویش،

محفل ساکت و غم خوردن نیست،

حاصلش تن به قضا دادن و پژمردن نیست،

اضطراب و هوس و دیدن و نا دیدن نیست،

زندگی جوشش و جاری شدن است،

زندگی عرصه تابیدن و تنویر و تراویدن است،

از تماشاگر آغاز حیات، تا به جایی که خدا می داند ..

" آسمان فرصت پرواز بلندبست ولی قصه از این است ، چه اندازه کبوتر باشی "

از آن آوانی که انسان های این کره خاکی ، در فراز و فرود تاریخ به زندگی در این سیاره پر از دشواری ها، مخاصمت ها، رنج ها، بی وفایی ها، خود سری ها، خود بینی ها، مظلومت ها، بی باوری ها، انسان ستیزی ها، از خود بیگانگی ها، خلاف حقایق بودن ها، بی تفاوتی ها، پرخاشگری ها ، و سایر گونه های کردار و پندار مذموم و بیرون از سیاق ماهوی و هویت بشری، ادامه داده و بخاطر احقاق حقوق حقه انسان های در انزوا قرار داده شده که جز بینش بشر دوستی و هدایت مرجع ، صلاحیت و اختیار یزدانی نیز است، صادقانه و بی دریغ به مبارزه و اجتهاد عقلانی و انسانی پرداخته و برگه های سیاه و مکدر ادوار ناهمگون تاریخی زیست انسان های در بند کشیده شده را به ابواب سبز و سرخ، تبدیل نموده اند و شهرت واقعی و ماندگار را در میان کافه بشریت ، کمایی نموده اند.

ویژه گی های بینش انسان ها بعضاً در شیرازه تاریخی چنین بوده است که، همواره دیگران را به باد ملامتی کشیده ایم و خویشتن را در دریچه دارالسلام به مشاهده گرفته ایم ، هیچ گونه معیاری که در واقعیت امر مُعرف چهره های واقعی انسانی و هویت تاریخ مان به مثابه بهترین آفرینش که بعضاً در پذیرش آن با مشاهده معیار های موجود در ذهنیت و دیدانداز افراد و شخصیت های محیط پیرامون خویش، به فرآیند دشوار گذر محیطی رهنمون می شویم و تا حدی راه و چاره برون رفت از آن را نیز از دست میدهیم، بسوی نا امیددی ها میرویم، و حتی تا حدی انکشاف می کند که دیگر با خود تعهد می کنیم و سوگند یاد میکنیم که شاید از این به بعد نباید در بند کسانی بود که از خود هیچ چیزی ندارند، همواره با حرف های دیگران ای که حتی پائین تر از شخصیت عینی آنها هستند روانه هستند و از خود یا چیزی ندارند و یا هم از بود و نبود سالم آن آگاهی ندارند و یا هم به آن ارزشی و اهمیتی قایل نیستند ، اما بخاطر عدم اطمینان و اعتماد به خود بی دریغ در راه زنده سازی، به قول گوگل شخصیت های ارواحان مرده داخل اقدام میشوند و آنقدر کورکورانه و بی بصارت دوان و روان هستند که حتی قول معروف یک گام به پیش و دو گام به

پس را نیز بدست ضعیف فراموشی سپرده اند و مانند کبوتران بالدار بر پشت زغن های های بال شکسته نشسته اند و برای آینده های خود، میهن، کشور، انسان و سرنوشت توده های بی توان و همیشه فریب داده شده، در جستجوی دریافت آرمان شهری هستند که داشت از قبل توسط آنها به

مخروبه مبدل گردیده بود. با درد و افسوس فراوان بعضاً نمیتوانیم بر انسان همونوع خود متکی شویم، به یژه آنهایی که در هیچ میدانی از زندگی خود دارای هیچ معیاری نیستند و همواره مانند حلزون در تبدیل چهره خود نه بسوی مثبت ها، بلکه منفی ها دارای شایستگی مؤقتی هستند که هیچ چیزی برای شان دارای ارزش و اهمیت نیست و همواره خویشتن را ما مانند پدیده تأنیس زندگی انسانی در آغوش هر کسی قرار میدهند و آنهم نه بخاطر گرمی آغوش، بلکه بخاطر اغوا و فریبی آنهایی که هیچ گاهی دارای صلاحیت تشخیص دوستان گرم کننده آغوش سیاسی و اجتماعی نبودند و فقط بخاطر گرم سازی اجاق بازرگانی سیاسی شان از این بازار یاد شده امتعه قبلاً کار گرفته شده را خلاق پالیسی و اصول بازار اقتصاد سیاسی که عرضه و تقاضا است، به خرید می نشینند و زمینه تقلب و تصاحب را برای آنها میسر می سازند و خویشتن را نیز در آرامش همیشه نا آرامی وجدانی، قرار میدهند.

امروز، در محیط انسان هایی زندگی میکنیم که با افسوس فراوان با آنها در ارتباط نا گذیرانه هستیم که روزی در تخریب، توهین و تحقیر فردی قرار دارند و روز دیگر آنها را من حیث شخصیت های ناب و بی بدیل به تعریف می نشینند. روزی دادگر هستند، و روزی هم اسباب آفرینش دشواری ها، بی معیاری ها، سخن چینی ها، سالوسی ها، خود نمایی ها، بیگانه از خودی ها و عاشق وافی بیگانه ها، که دیگر سرشت زیست روزوار شان را گونه بخشیده است، و دیگران نیز صلاحیت درک و شناخت این سالوسان را ندارند و یا اینکه نمیخواهند آنها را بشناسند. و باید گفت که این چنین افراد همواره مانند موربانه مضرنهال غرس شده و یا در حال غرس مناسبات انسانی، عقلانی، محیطی، و اجتماعی ما را خورده اند و تلاش دارند تا ریشه های نا ملموس و نا محسوس آنها نیز در یابند. خلاصه اینکه نبود و عدم حضور این چنین افراد و اشخاص، در هر گونه مناسبتی، همآیسی، تصمیمی، و کار نیکی، بهتر از حضور شان خواهد بود، زیرا شعار زندگی آنها همواره فصل کردن بوده و نه وصل کردن. سروده زیر خیلی ها درست میتواند ممثل حال و احوال ما ها و دیگران باشد:

گروهی پراکنده در کوهسار

دل افسرده از دشمن نا بکار

در آن کوه سر هم پناهنش نماتد

به ناچار بر مرز بدرود خواند

پس از چند سالی در آن آب خست

ز دشمن به تنگ آمد و چاره جست

موضوع و بینش " جبر و اختیار"، مدت زمان خیلی ها طولانی است که در سفره پژوهشی دانشمندان، روشنفکران و اسلام شناسان، به ویژه مدرنیست ها، قرار دارد.

هر آنکسی که تا کنون در مورد این عنوان خیلی ها دشوار و بدرد بخور سخن رانده است، بر بنیاد دلایل و مسایل ناهمگون، نتوانسته و یا نخواستند، آنگونه که لازم بوده باشد، در مورد آن بدون تشویش، هراس و دلهره سخن گفته باشند. این به این معنی نیست که تنها ما خواهیم بود که بطور واضح و بدون هر گونه دغدغه، در مورد آن گفتمانی خواهیم داشت. تنها سعی خواهیم ورزید تا

خویشتن را در راستای این پژوهش در شیرازه استقلالیت هر چه بیشتر از پیش قرار دهیم و مطابق ظرفیت فکری و فردی خود، بدون آنکه بر فردی، مکتبی و یا نظامی تاخت و تاز نموده باشیم، چیز و ناچیزی را در خور دوستان و بازدیدکننده های سیمای شغنان قرار دهیم.

تعداد هنگفتی را باور بر این است که ، همه چیز در زندگی فردی و اجتماعی انسان ها را تقدیر و سرنوشت تعیین می کند، اما این فقط تنها دید گاهی است دیگر کمتر مورد بحث و گفتمان عملی قرار می گیرد. بخش با اهمیتی از وضعیت و شرایط زیست آینده هر انسان ، با گرفت تصمیم درست، معقول، به موقع و اندیشمندانه انسان، شکل می پذیرد. موضوع سرنوشت و مسئله جبر و اختیار، یکی از آن مسائلی است که همیشه ذهن انسان ها به خود معطوف داشته است. اما از میان اندیشمندان باستان، شاید نخستین شخصی که به طور منظم و مفصل به این بحث پرداخته است، ارسطو باشد. مسئله قضا و قدر، یا همان سرنوشت، از باستانی ترین و پر دامنه دار ترین مسائلی است که در میان فرقه های مذهبی و مکاتب فکری گرایش های یمین و یثار، از دیدگاه کلامی، فلسفی، حکمی و عرفانی مورد بحث واقع شده است و هر کدام و هر یکی نظری را ارایه نموده اند.

در کشور عزیز ما افغانستان نیز، حکما، علما، عقلا، و فلاسفه انسان را بدون اختیار نمی دانسته اند و همه موضوعات را به بینش و تصور جبر و بی اختیاری انسان ، متصل نه نموده اند. حکیم ناصر خسرو، فیلسوف، حکیم و دانشمند زمانه ها نیز در این زمینه و سایر موارد وابسته به آن حرف هایی دارند که بعضاً مبرهن و آشکار اما در برخی موارد، در تناقض قرار میگیرند:

هر کس همی حذر ز قضا و قدر کند

وین هردو رهبرند قضا و قدر مرا

نام قضا خرد کن و نام قدر سخن

یاد است این سخن ز یکی نام ور مرا

مولوی از دیدانداز و بینش دوگانه بدان نظر افکنده است: در قدم نخست از دیدگاه کلامی و دیگری از دیدگاه و منظر عرفانی و صوفیسم. مولوی از دیدانداز صوفیانه از جبر حمایت می کند و آن را می پذیرد و حتی خویشتن را در هر قدمی مجبور دانسته و هم عقل و دانش را بی اثر میداند و از اختیار گریز می کند و حتی آن را اندکی جز زندگی انسان میداند. آنگونه که فرموده است :

چون قضا آید، شود تنگ این جهان

از قضا حلوا شود رنج دهان

چون قضا آید فرو پوشد بصر

تا نداند عقل ما پا را ز سر

چون قضا آید ، شود دانش به خواب

مه سیه گردد ، بگیرد آفتاب (مولوی)

اما ، مولوی از منظر کلامی آدمی را در بسیاری از مورد زندگی دارای اختیار و صاحب توان تصمیم گیری می داند و مسایل روزمره و رفتار، کردار و پندار انسان را در زندگی و تعامل با دیگران، در حیطه اختیار مورد بررسی و گفتمان قرار می دهد:

اختیاری است ما را بیگمان

حس را منکر نتانی شد عیان

امر و نهی و خشم و تشریف و عتیب

نیست جز مختار را ای پاک حبیب

اینکه فردا این کنم یا آن کنم

این دلیل اختیار است ای صنم

اختیاری کرده بی تو پیشه ای

کاختیاری دارم و اندیشه ای

در این جا ، دیده میشود که مولوی از اختیار بی حد و حصر سخن میگوید که انسان دارای آن است و هیچ کسی از آن منکر شده نمیتواند زیرا جز احساس و خرد ما است. از این سبب آنچه را امر و نهی نیز میخوانیم، بر مبنای اختیار و صلاحیت عقلانی و فکری ما بروز می کند، و آنچه را درادای آن امروز و یا فردا تصمیم می گیریم، خود بازتاب دهنده اختیار ما است. و سرچشمه و منبع این همه صلاحیت و اختیار را در واقعیت امر از هدایت ای که خرد و اندیشه ام برآیم داده است، بر گرفته ام و پیشه نموده ام.

اما حافظ شیرین سخن، در سیاق اشعار و سروده های خود، به شمول غزلیات، با جبر انگاری و نقش مؤثر قضا و قدر در زندگی انسان موافق است و باور دارد که " **تغییر قضا نتوان کرد**". جبر انگاری حافظ، موافق با اشعری گرایی اوست، تا جایی که حتی باور دارد که انجام گناه نیز در اختیار انسان نیست. در این صورت شاید انسان ادعا کند که خوبی و زشتی هر دو در تقدیر انسان بوده و نه در تدبیر او، و این خود جفا به عقیده و باور به آفریدگار جهان است، در صورتی که نوشت ازلی ما به گونه مثبت در مشیت او است و لی بدکاری های ما بر مبنای آفرینش ذهنی مان به میان می آیند و به صحنه عمل پیاده میشوند در صورتی که از آن نهی هم شده ایم و لی باز هم احساسات بر عقلانیت چیره می شود و ما کاری بد را به سر می رسانیم. اشعریان و عرفا همه اختیار و اراده را برای خداوند قایلند و در ذهن و فکر و اراده بشر، قدرت و اختیاری را سراغ ندارند.

رضا بداده بده و از جبین گره بکشای که بر من و تودری اختیار نگشودست

گناه اگر چه نبود اختیار ما حافظ تودر طریق ادب باش و گو گناه من است

و یا هم:

آنچه سعی است من اندر طلبت بنمایم

این قدر هست که تغییر قضا نتوان کرد

در کار گلاب و گل حکم ازلی این شد

کاین شاهد بازاری و آن پرده نشین باشد

انسان باید ، در مورد توانایی های خودی همواره واقع بین باشد. تنها مساعی و تلاشی که در راستای بدست آوردن اهداف مطروحه خود داریم و بذل توجه به بازتاب ارزش های مان که جز

زندگی روز مره ما هستند ، نشاط و زندگی ما را سازنده خواهند بود ، اگر ما، اختیار دانستن اهداف و برنامه ریزی های مانرا نه داشته باشیم، و هم از استقلال فکری ، اندیشه و بینشی که در برابر مردم و ملت خود داریم ، بهره مند نباشیم. اگر انسان ها در مورد حد و مرز قدرت و صلاحیت و اختیار فکری و ذهنی شان آگاهی منظم و کامل نداشته باشند، وارد چالش های ناهمگون و تقابل خواهند شد. وقتی با گرفت تصمیمی رو برو می شویم، باید ژرفا و مرز توان فردی و حجم منابعی ای را که در اختیار داریم، باید بدون تردید به سنجش گیریم. هر انسان من حیث یک فرد ، مسؤل زندگی خود است. بی ارادگی ، تبارز بی اختیاری، و بی انفعالی، هیچگونه کمکی را به فرد نکرده و نخواهد کرد. هر فردی باید اول مسؤلیت تصمیم و فیصله خود را به پذیرد، و بعد روی تعمیم و تطبیق آن اقدام به اتخاذ تصمیم کند.

عوامل مؤثر اختیار در تصمیم گیری : شایسته دانستن ارزش خودی و اعتماد به نفس : لایق و شایسته دانستن خودی، قایل شدن اعتبار و اعتماد به خود را باید جز کار کرد های روزمره خود ساخت. نباید همواره بر اساس فرمایشات دیگران کار کرد. و اگر انسان چنین کاری را انجام میدهد، در واقعیت امر به خود ارزشی را قایل نیست و هم شخصیت خویش را زیر پرسش قرار میدهد. همواره چالش ها و ناملایمات در برابر هر انسان در واقعیت امر، زمینه هایی هستند برای برون رفت از رکود و به تحقق رسانی ظرفیت های عقلانی و اساسی برای آینده سازی و دگر گونی های ژرف قابل پیشبینی.

داشتن شهامت کاری و اقدام مؤثر : جرئت به مفهوم انجام کاری است، که از اجرای آن و حشت و دهشت داشته اید. داشتن جرئت در واقعیت امر، تفکر و بینش برای براننده سازی شخصیت فکری و اجتماعی خودی است. اگر انسان برای خود تصمیم گرفته نمیتواند، بدون شک سایرین برایش تصمیم اتخاذ خواهند نمود.

صداقت و امانت داری : صداقت پدیده با ارزشی است که باید در وجود هر فرد حضور واقعی و عینی داشته باشد. در برابر خود و دیگران معقول بودن. خیلی ها با ارزش خواهد بود که هر انسان باید نکات نا رسا و نیرومند خود را به شناسایی گیرد. صادق بودن با خود بهترین صفتی است که هر انسان باید بتواند داشته باشد.

دوست داشتن و محبت ورزیدن : این به آن معنی است که انسان باید مراقب خود و دیگران باشد. دوست داشتن در واقعیت امر، در آغوش گرفتن بدون انقیاد شخص جانب مقابل است. زندگی و بخش زیادی از سرنوشت آینده هر انسان ، توسط خود شخص رقم می خورد. وضعیت تصمیم گذشته مان که توام با اختیار، تفکر و بینش واضح بوده است ، آینده ما را رقم می زند. از این سبب تصمیم گیری درست، به موقع، عقلانی، هوشیارانه ، صادقانه ، با شهامت ویژه و محاسبه دقیق و اقدام مشابه برای تحقق ، تعمیم و تطبیق آن، یکی از عوامل مهم پایه گذاری آفرینش شرایط آینده بوده و یکی از شیوه های بی بدیل کمایی اهداف مطروحه و تعیین شده در زندگی انسان ها می باشد. بدون تردید ، جبر و اختیار در باره حدود و قدرت و اختیار انسان مطرح است. جبر عبارت است از نسبت دادن کار انسان و تعیین سرنوشت آن به خدا. جبری ها می گویند: انسان در هر کاری هیچ گونه اراده و اختیار نداشته و حتی با سایر موجودات هیچ تفاوتی ندارد.

اما بر عکس، زمانی که در مورد اختیار و مرجع آن سخن می گوئیم، باید اظهار کرد که اختیار، عبارت است از نسبت دادن همه کارکرد های انسان به خود او. این موضوع از دید گاه قرآن و بعضاً بر مبنای برداشت شعور اجتماعی، یا ساده تر اظهار گردد، وجدان فردی برخی از باورمندان، باطل است اما از منظر خردگرایان ، انسان در اثبات آزادی و اختیار و رد جبر وجدان

و دریافت درونی، به چیز دیگری نیاز ندارد، زیرا هر فردی در عین میل و علاقه به انجام کاری، خود را بر ترک آن توانا می بیند، و عکس آن را پذیرا نمی شود.

این که گویی این کنم یا آن کنم

خود دلیل اختیار است ای صنم

در همان ابتدا قبل از آن که چیزی یاد بگیرد و درس بخواند، به طور غریزی و فطری خود را مختار و آزاد می داند. اگر از چیزی بدش آمد آن را قبول نمی کند و می گوید نمی خواهم. اگر به او گفته شود چرا نمی خواهی، جواب می دهد دوست ندارم. اگر خود را مجبور می دانست، گفتن این که نمی خواهم و دوست ندارم، منعی نداشت. پس مسئله آزادی فطرتاً در نهاد بشر گذاشته شده و بشر در نهاد خود آزادی را می یابد. شما که نامه نوشته و از ما سؤال کرده اید، آیا احساس جبر کردید؟ آیا وقتی یک لیوان آب برمی دارید و می خورید، احساس جبر می کنید؟ آیا وقتی می خواهید کاری بکنید، خود را قادر بر ترک آن نمی دانید؟ اگر به وجدان خود مراجعه نمایید و در اعمال و رفتار تان دقت کنید، خواهید دانست که آزادی و کسی شما را مجبور نمی کند. جبر مفاسدی زیادی دارد که عقل و وجدان از پذیرفتن آن ها امتناع دارد و نمی تواند قبول کند، از جمله این که:

1 - انکار اصل آزادی در انسان مایه سقوط تمام ارزش های انسانی است، در نتیجه میان نیکوکار و بدکار، ستمگر و دادگر، خدمت گذار و جانی فرقی نخواهد بود، زیرا هیچ کدام از این دو گروه در انجام عمل خود مختار و آزاد نبوده اند. این که می بینیم بعضی را خوب و بعضی را بد می دانیم دلیل بر این است که آن ها را صاحب اختیار و دارای نقش در کار هاشان می دانیم اصولاً قانون و مجازات وجود دارد.

2 - انکار آزادی، ویرانگر مبانی حقوق و قوانین مربوط به ارتکاب جرائم است، زیرا با پذیرفتن مجبور بودن انسان، دیگر جرم مفهومی نخواهد داشت و تقسیم انسان به مجرم و غیر مجرم بی معنی خواهد بود. این که می بینم در تمامی دنیا از اول تاکنون مجرم را مجازات و نیکوکار را تشویق می کنند، دلیل بر این است که انسان را مختار می دانند. اما از نظر قرآن کریم آزادی در انسان را مورد تأیید قرار داده و آن را زیربنای تشریح دانسته و فرمود: "برای انسان جز نتیجه تلاش خود چیزی نیست" (2 - نجم (53) آیه 39).

"هر انسان در گرو کار خود می باشد". (3) (3 - مدثر (74) آیه 38. و: "ما راه را به او (انسان) نشان دادیم، خواه شاکر باشد و بپذیرد، و یا ناسپاس باشد (و نپذیرد)". (4 - انسان (75) آیه 3.

اصولاً اگر انسان مختار نباشد، آمدن پیامبران و راهنمایی آنان بیهوده خواهد بود. نیز اگر انسان در اعمالش مجبور باشد، چرا یکی به بهشت و دیگری به جهنم برود؟ بنابراین از دیدگاه قرآن کریم، انسان موجودی است که سرنوشتش را خود رقم می زند. این که گفته می شود خدا سرنوشت انسان را تعیین کرده، درست است، ولی بدین معنی است که خداوند انسان را انتخابگر و آزادمنش آفریده است. خواست خدا این است که سرنوشت انسان به دست خود او تعیین گردد و کار هایش را با انتخاب گری و تصمیم انجام دهد. خداوند زندگی انسان را این گونه تعیین نموده است که با انتخاب خود، یک راه را انتخاب کند. سرنوشت او این گونه رقم خورده که با اختیار، چیزی را برگزیند یا آن را نپذیرد و درست است که خداوند از ابتدا بر همه چیز عالم بوده و همان را تعیین نموده، اما معنای آن چنین است که خداوند از ابتدا عالم بود که انسان با اختیار خود آن عمل را انتخاب یا ترک می کند و انسان با اختیار خود، همان را انجام می دهد.

به دیگر سخن: همان گونه که اصل وجود انسان و اصل کار و کوشش او مورد اراده خدا و تابع مشیت او است، یعنی خدا او را آفریده و به او نیروی فعالیت داده است، همچنین مختار بودن انسان

مورد اراده خداوند است، یعنی خدا از اول انسان را طوری آفریده که کارهایش را با اراده خود انجام دهد. برای اطلاع بیشتر به کتاب انسان و سرنوشت استاد مطهری و ج چهارم کتاب منشور جاوید از استاد جعفر سبحانی و علم پیشین الهی و آزادی انسان از آقای سعیدی مهر مراجعه فرمایید. فعل انسان مانند دیگر پدیده های جهان بستگی کامل به علت دارد، و نظر به این که انسان جزء جهان آفرینش است و با اجزای دیگر جهان ارتباط وجودی دارد، اجزای دیگر را نمی توان در فعل وی بی تأثیر دانست؛ مثلاً لقمه نانی که انسان می خورد، برای انجام دادن آن، همچنان که وجود دست، پا، دهان، علم، قدرت و اراده انسانی، وجود نان در خارج و در دسترس بودن و عدم وجود مانع و شرایط دیگر زمانی و مکانی لازم است، با فقدان یکی از آن ها انجام دادن فعل ناممکن می شود و با تحقق همه شرایط یاد شده، تحقق فعل ضرورت پیدا می کند. البته وجود اراده و اختیار، یکی از شرایط تحقق فعل است که از بحث انگیزترین مباحث فکری میان متفکران جهان بوده است.

دیدگاه متکلمان پیرامون جبر و اختیار : در میان مذاهب اسلامی، درباره مسئله جبر و اختیار می توان سه نظریه را برشمرد:

دیدگاه اشاعره : همه افعال و کردار انسان را مخلوق خداوند دانسته، و نقش انسان تنها کسب می باشد. ابوالحسن اشعری، پیشوای مکتب کلامی اشاعره در این زمینه می گوید: «خالقی جز خدا نیست و گناهان بندگان را خداوند به وجود می آورد و اعمال بندگان مخلوق خداست و آنان توانایی بر انجام هیچ یک از افعال خود را ندارند». (اشعری، ج 1، ص 321، به نقل از ملل و نحل، نوشته استاد جعفر سبحانی، ج 2، ص 116، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم). آنگاه ادله عقلی و نقلی برای عقیده خود اقامه می کند. البته اشعری، میان حرکات اضطراریه (غیر ارادی) و حرکات اکتسابیه فرق می گذارد و مواردی را که ممکن است تفسیر به اختیاری بودن انسان شود، اکتسابی می نامد و معتقد است که انسان در این گونه اعمال تنها آن را «کسب» می کند و کسب نیز به این معناست که همزمان با تحقق فعل از سوی انسان، بی آن که در فعل، تأثیری از جانب انسان به وجود آورد، یک نوع اراده در انسان به وجود می آید که نام آن کسب است، و تنها نقش آن، محل قرار گرفتن برای وجود فعل است. چنین است که می گویند: «خداوند خالق افعال و بنده کاسب آن است». (شرح تجرید، فاضل قوشجی، ص 445 به نقل از ملل و نحل ص 133). به نظر می رسد موضوع کسب حتی برای خود قایلان آن نیز به طور دقیق روشن نیست به همین جهت بسیاری از سران اشاعره کوشیده اند با تفسیر و شرح بیشتر به اصطلاح آن را روشن کنند گرچه بر ابهامات افزوده اند. این نظریه با همه تعدیل هایی که از سوی برخی علمای اشعری در آن داده شده است، مستلزم جبر و عدم اختیار انسان است.

دیدگاه معتزله : نظریه دوم مربوط به معتزله است که قائل به آزادی مطلق انسان در کارهای خود هستند. (ملل و نحل شهرستانی ج 1، ص 46). این نظریه را تفوض می نامند.

دیدگاه امامیه: به حسب تعالیم اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) که با ظاهر قرآن نیز مطابقت دارد، انسان با این که در فعل خود مختار است، اما مستقل نیست؛ بلکه خدای متعال از راه اختیار و با اراده انسان تحقق فعل را خواسته است. هر فعلی که با دخالت انسان، جامه تحقق به خود می پوشد، خدای متعال تحقق آن را از راه مجموع اجزای علت تامه که یک جزء آن اراده و اختیار انسان است، اراده کرده است. در نتیجه این گونه خواستن خداوند، در عین این که انسان در انجام فعل مختار است، تحقق فعل بسته به وجود شرایطی دیگر نیز می باشد که بسیاری از آن ها در حیطه اراده و اختیار انسان نیست. افزون بر این که هیچ موجودی و از جمله انسان در عالم هستی وجود استقلالی ندارد و همه موجودات محتاج و نیازمند به وجود خداوند می باشند. امام

صادق(علیه السلام) فرمود: «نه جبر است و نه تفویض ، بلکه امری است میان این دو امر».

(بحار الانوار، ج 3، ص 5). مضمون همین حدیث شریف از دیر باز به شعار شیعه تبدیل شده است. در روایتی دیگر از امام صادق(علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «خدا، کریم تر از آن است که مردم را به چیزی که قدرت بر آن ندارند ، تکلیف کند و عزیزتر از آن است که در ملک او امری تحقق یابد که وی نمی خواهد». (همان، ص 15) این حدیث شریف بر بطلان دو نظریه سابق (جبر و تفویض) دلالت دارد.

شیخ نصیرالدین طوسی در مورد جبر و اختیار این چنین می گوید: " گروهی گویند که انسانها و مردم را خود هیچ اثر و فعلی و کسبی نیست، و آنچه بدو نسبت دهند که او کرده در حقیقت فعل خدای تعالی به تقدیر اوست. و بعضی دیگر می گویند: مردم را اختیاری نبوده و آنچه را به وی نسبت میدهند، که او کرده است در حقیقت فعل خدای تعالی به تقدیر او و کسب بنده است. یعنی اینکه خدای تعالی با ایجاد آن فعل هم صفتی در بنده آفرید که آن را قدرت خوانند، و انسان دارای این قدرت و صلاحیت گردید زیرا از نعمت خرد و منطق برخوردار گردید. اگر به گونه دقیق هر دو موضوع را مورد بررسی قرار دهیم دیده میشود که در میان هر دو عباره تفاوتی وجود ندارد، زیرا هر دو دسته میگویند: " لا مؤثر فی الوجود الله"، و این دسته را **جبریان** گویند، و دسته های مقابل آن را **قدریان** خوانند و یا هم بعضاً آنها را **عدلیان** گویند." در قرآن کریم این چنین آمده است که:

سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِّنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ (6:148)

" مشرکان خواهند گفت: اگر خدا می خواست، ما و پدران ما مشرک نمی شدیم و چیزی را حرام نمی کردیم. همچنان کسانی که پیش از آنها بودند پیامبران را تکذیب کردند و خشم و عذاب ما را چشیدند. بگو: اگر شما را دانشی هست آن را برای ما آشکار سازید. ولی شما، تنها، از گمان خویش پیروی می کنید و گزافه گویانی بیش نیستید." (سورة الانعام، 6:148)

ولی این مسئله در سده دوم هجری بصورت یک بحث علمی در مکتب درس حسن بصری و دانش آموزش واصل بن عطا طرح و در اواخر سده سوم توسط ابوالحسن اشعری به اوج خود رسید و دانشمندان اسلامی، به ویژه اهل سنت و جماعت را به فرقه اشاعره و معتزله تقسیم نمود. معتزله کار های بشر را با اختیار خود انسان می دانند و خدا جز در حد امر و نهی در آن مؤثر ندانند، ولی اشاعره بشر را در کلیت امر بدون اختیار قلمداد می نمایند. اما شیعیان، به پیروی از پیشوایان معصوم خود قول و قرار سومی دارند و آن حد میانه است میان جبر و اختیار مطلق، چنانچه حدیث معروف از امام جعفر صادق علیه السلام، است که: **" لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین"** یعنی نه جبر و نه واگذاری مطلق بلکه امری است میان این دو، که اشاره ای است در همین سلسله.

امام علی فرمود: مگویند که خداوند مردم را بخودشان واگذار نموده که هر چه خواهند بکنند، زیرا در این صورت خدا را ضعیف و ناتوان شمرده اید. و مگویند آنها را به گناه مجبور ساخته، که لازمه آن ستمکار دانستن خداوند است بلکه بگویند: هر کار نیکی از دست بشر برآید (در عین

اختیار) به توفیق خداوند ، و کار بدی که مرتکب گردد بر اثر خذلان) یاری ننمودن) خداست .
و همه اینها در علم خداوند گذشته است . (بحار جلد 5/ص 95)

از امام صادق درباره حقیقت قضا و قدر پرسیدند حضرت فرمود : چیزی که بتوان بنده را بدان سرزنش نمود از بنده است و آنچه که نتوان بنده را در مورد آن سرزنش نمود از خداست ، خداوند به بنده اش میگوید چرا گناه کردی ، چرا مرتکب جنایت گشتی ، چرا میگساری کردی ، چرا زنا کردی ؟ زیرا این اعمال از بنده است . ولی نمیگوید : چرا بیمار شدی ، چرا ناتوان گشتی ، چرا سفید شدی ، چرا سیاه گشتی ؟ زیرا اینها از خداست . (بحار ج 5 ص 95)

خداوند ، کسی را به اطاعت مجبور نمی سازد اما برایش بخاطر آنکه شخصیت فرهنگی، انسانی، روانی و اخلاقی اش درست گردد و در میان مردم و محیط دست داشته اش صاحب وقار و عزت گردد، باید اطاعت و عبادت کند و باید اظهار نمود که مفهوم واژه ها و عبارات طاعت و عبادت نیز دارای معنایی و مفاهیم ناهمگون هستند . خداوند آنچه را که در اختیار انسان ها گذاشته است مالک آن است و انسان ها بر آنچه که قدرت دارند ، خود بر آن قادر هستند و لی باید دانست که از دیدانداز و بینش آفرینش انسان این قدرت و صلاحیت را در نتیجه موهبت الهی که تصور آفرینش است، کسب نموده و در اختیار گرفته است، از این سبب باید قدرت و صلاحیت خویش را در راستای اراده الهی که نجات انسانی است بکار برد. انسان ها بعضاً به این اندیشه هستند که گویا هر آن معصیت و مصیبتی که شامل حال آنها میشود از جانب خداوند است، در صورتی که خداوند در قدم نخست رحمت و برکات خویش را به انسان ها و بندگان خود عنایت می فرماید، به آنها در قدم نخست هدایت میدهند و بعد اگر آنها مطابق ظرفیت عقلانی که آفریدگار برای آنها من حیث موهبت خویش عطا فرموده است، کار کردی نداشته باشند در آن صورت نیز کوتاهی از سوی خود آنها است و نه از سوی خداوند، زیرا آنها در عدم استماع سخنان و هدایات خداوندی، خویشتن و زندگی شان در ضلالت گذاشتند و سرنوشت خویش را بدست های خود شان، بسوی گمراهی کشانیدند. از این سبب انسان ها خداوند را طاعت و عبادت کنند، آنها را مانع نگردیده و اگر آنها بر بنیاد ضلالت و شقاوت به طاعت و عبادت نمی شینند و بسوی معصیت میروند، این در حقیقت خداوند نیست که وادار شان ساخته است، بلکه آنها بینش نخستین خداوندی را که رحمت است، در نظر نگرفته اند، و مانع شان هم نمی شود، زیرا او آنها را وادار نساخته است. معنی این سخن این است که انسان در کردار ، گفتار، و رفتار شان دارای استقلال کاری و کردار هستند . بزرگترین دلیل جبریان این است که خداوند از ازل بکارهای بندگان آگاه بوده اگر بگوییم آنان در کارهایشان آزادند پس از علم خدا تخلف پذیرد. و بطلان آن پر واضح است چه علم از هرکسی که باشد جز کشف نباشد و معلوم است که کاشف در مکشوف اثر نهد ، آری خدا میداند که مردم به اختیار خود فلان کار کنند و اگر بگوییم آنان در آن کار مجبورند بر خلاف علم خداوند گفته ایم ، و شگفت اینکه قائلین به جبر خود مسلمان و بلکه از دانشمندان این دین هستند ، آنان ثواب و عقاب و مدح و توبیخ خداوند را که از مسلمات دین اسلام است چگونه توجیه کنندو بعثت انبیا را چه فایده مرتب بر آن دارند؟

هر انسانی درک میکند که وی بر بخشی از کارهایش قدرت دارد میتواند آنرا انجام دهد یا انجام ندهد ، و همه میدانیم که چون کار زشتی از کسی سرزند مورد سرزنش عقلا ، و چون کار نیکی از او سر زند مورد ستایش آنان باشد و این بهترین دلیل است بر اینکه هرکسی در کارش مختار است و مجبور نیست . و هر عاقلی میداند که حرکتش در حال راه رفتن بر زمین با حرکتش هنگام پرتاب شدنش از بام تفاوت دارد : که آن یک (راه رفتن بر زمین) اختیاری و این یک اجباری است. و هر انسان عاقل این را نیز درک میکند که وی گرچه در برخی از کارهایش مختار است اما مقدمات آن کارها از اختیارش خارج است ، زیرا از جمله مقدمات کار یکی وجود

خود او و زنده بودنش و درک آن کار را و شوق علاقه اش به آن کار و متناسب بودن آن کار با یکی از نیروهای جسمی او و توانش بر انجام آن کار است که همه اینها از اختیار او خارج و بدست کسی دیگر است که او همان سازنده انسان است.

و معلوم است که انسان نسبت به سازنده خود مانند ساختمان نسبت به بنا یا خط نسبت به خطاط نیست که چون کار تمام شد دیگر به سازنده نیازی نداشته باشد بلکه انسان تا گاهی که قرار است زنده باشد مدام و آن به آن بدان نیازمند است که هر آن به وی مدد رساند و حیاتش را ادامه دهد و به ضربان قلبش استمرار بخشد مانند روشنایی برق که بایستی مدام از کارخانه برق نیرو بگیرد و هر آن که ارتباطش از آن قطع شود در حال خاموش میشود.

پس کارهای انسان مانند آنست که شما در اتاقی تاریک دکمه چراغی را بزنی و آنرا روشن کنی که از سویی این روشنایی به شما نسبت داده میشود که شما دکمه را زده ای و از سوی دیگر به موتورهای مولد برق نسبت داده میشود که اگر به آنجا متصل نبود نوری نبود. برای مثال اگر کسی دستش فلج باشد که خود نمیتوانست آنرا حرکت دهد و پزشکی توانست به نیروی برق برای مدتی کوتاه حرکتی در آن بوجود آورد که در آن مدت دست در اختیار صاحبش حرکت کند، و چون بنزد پزشک میرود دستش را به سیم برق متصل میکند و دست در اختیار صاحبش حرکت میکند، در چنین حالتی هم حرکت دست به صاحب دست میتوان نسبت داد که او به اختیار خویش حرکت داده و هم به پزشک که این نیرو را به وی داده، و معلوم است که کار پزشک در اختیار صاحب دست نمی باشد.

کتابنامه

1. آذربایجانی، مسعود، / سالاری فر، محمد رضا: روانشناسی عمومی، دوم، انتشارات زمزم هدایت، قم، 1383.
2. ابن منظور: لسان العرب، اول، ادب الحوزه، 1405ق.
3. جمعی از نویسندگان: روانشناسی رشد (1) با نگرش به منابع اسلامی، اول، سمت، 1374.
4. دهخدا، علی اکبر: فرهنگ دهخدا، انتشارات دانشگاه تهران، 1373.
5. روحانی حائری، سید علی: فیزیولوژی اعصاب و غدد درون ریز، سوم، سمت، 1380.
6. روسو، ژان ژاک: امیل یا آموزش و پرورش، م. غلامحسین زیرک زاده، چاپ رشديه. بی تا.
7. سیف، علی اکبر: روانشناسی پرورشی، چهاردهم، مؤسسه انتشارات آگاه، تهران، 1384.